

## تحولات راهبردی در منطقه خلیج فارس؛

### رویکردی سیاسی - امنیتی

دکتر احمد جالینوسی\*

**چکیده:** بعد از پایان دوران صلح بریتانیایی و شروع عصر صلح آمریکایی، ایالات متحده نقش اساسی و مهمی در ساختار امنیتی خلیج فارس و اداره ترتیبات آن به عهده گرفت و همچنان تلاش کرده پس از جنگ اول و دوم خلیج فارس، نفوذ و حضورش را تقویت کند؛ به ویژه اینکه در جریان اشغال کویت توسط عراق، کویت به عنوان یک عضو شورای همکاری خلیج فارس به وسیله سایر اعضای این سازمان امنیت منطقه‌ای حمایت نشده و آزادسازی کویت به وسیله ائتلاف نیروهای چندملیتی تحت رهبری ایالات متحده فراهم گردید.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. ایالات متحده با اتخاذ راهبرد یکجانبه‌گرایی، حضور خود را در منطقه افزایش داد و کوشش کرد به همراه متحد سستی خود، بریتانیا، به کشور عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی تهاجم کند و زمینه حضور هژمونیک خود را فراهم نماید؛ بنابراین، تحولات راهبردی تحت سیاست یکجانبه‌گراییانه جدید امنیتی آمریکا در جهت هژمونی این کشور در منطقه پدید می‌آید.

نویسنده مقاله در طی این پژوهش تلاش می‌کند به سؤال «جهت و ابعاد تحولات راهبردی در منطقه خلیج فارس پس از تهاجم ایالات متحده و بریتانیا به عراق در سال ۲۰۰۳م. چیست؟» به روش توصیفی - تحلیلی خ دهد.

کلیدواژه: خلیج فارس، ایالات متحده آمریکا، عراق، یکجانبه‌گرایی، راهبرد

\* عضو هیئت علمی دانشکده علوم اقتصادی و اداری دانشگاه اصفهان.

## مقدمه

پس از پایان حضور صد و پنجاه ساله استعمار بریتانیا در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس (۱۹۷۱-۱۸۲۲ م.) به عنوان قدرت مسلط در دوره صلح بریتانیایی (-pax Britanica)، ما شاهد تحولات امنیتی در این منطقه در دهه‌های پایانی قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم میلادی هستیم که برای مطالعه آنها ناگزیر به یک بررسی در بعد مفهومی «گفتمان و امنیت» و یک بررسی در بعد تاریخی و تحلیلی تحولات ساختار امنیتی منطقه برای تبیین جهت و سمت ترتیبات امنیتی در منطقه مبتنی بر یکجانبه‌گرایی اتکایی آمریکا بعد از اشغال عراق توسط ایالات متحده با اتکاء و پشتیبانی بریتانیا خواهیم بود.

به عبارت دیگر، سعی نویسنده بر این است که در طی این مقاله در چارچوب «گفتمان و امنیت» به سؤال ذیل پاسخ دهد:

جهت و ابعاد تحولات راهبردی در منطقه خلیج فارس پس از تهاجم ایالات متحده و بریتانیا به عراق چیست؟

## ۱. گفتمان و مؤلفه‌های امنیت منطقه‌ای؛ چارچوبی نظری

در دوران صلح بریتانیایی (۱۹۷۱-۱۸۲۲ م.)، استعمار از طریق انعقاد قراردادهای تحت‌الحمایگی با شیوخ خلیج فارس و به کارگیری نیروی نظامی و نیروی دریایی منحصر به فرد و دیپلماسی سلطه و نفوذ، نه تنها مانع از ظهور یک قدرت ایرانی در منطقه شده بلکه از شکل‌گیری و طرح گفتمان بین واحدهای سیاسی منطقه جلوگیری می‌کرد؛ اما با اعلان خروج بریتانیا از شرق سوئز و منطقه خلیج فارس در ۱۹۶۸ م. و خروج قطعی در ۱۹۷۱ م. زمینه‌های همکاری منطقه‌ای با طرح گفتمان منطقه‌ای فراهم شد؛ بنابراین، در ابتدا به بررسی نظری «گفتمان» و سپس رابطه امنیتی مبتنی بر یکجانبه‌گرایی اتکایی ایالات متحده در خلیج فارس خواهیم پرداخت؛

## ۱-۱. گفتمان سنتی امنیت

در این جایگاه، ابتدا پژوهشی در خصوص رابطه گفتمان و امنیت در سه سطح سنتی، مدرن و سنت-مدرن انجام می‌دهیم تا بتوانیم با استفاده از مؤلفه‌های امنیت‌زا و امنیت‌زدا به بررسی منطقه خلیج فارس بپردازیم.

در گفتمان سنتی دولت، مقتدرترین و مشهورترین معمار ساختار امنیتی جامعه است و نظامیان سران باکیاست و مسلط ساخت آن، باید برای مصونیت از تجاوز دیگران دیواره‌های ملی را مستحکم می‌سازند و منافذ رخنه دیگران را مسدود می‌کنند؛ چون جنگ همه علیه همه برقرار است؛ از این رو، نظامیان حرفه‌ای بهترین مشاوران دولتها به شمار می‌آیند. در این تعبیر، تهدید نظامی جدی تلقی می‌شود، گرچه به تهدیدات دیگر نیز باید توجه شود. در این نوع تهدیدات به تعبیر باری بوزان همه عوامل تشکیل‌دهنده کشور مورد هدف است (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۲۵۹).

تهدید در گفتمان سنتی با مؤلفه‌های دیگر ملازم است که عبارت‌اند از «دولت ملی»؛ «قدرت ملی» و «نیروی نظامی». دولت ملی با رفتار عینی و ملموس، تصمیم‌گیری خود و تصمیم‌سازان دیگر را تشکیل می‌دهد و بر اساس خط‌مشی آشکار و معین به ستیزش صریح می‌پردازد و در تعریف امنیت ملی همواره اذعان می‌شود که تهدیدات اولاً منشأ خارجی دارد و ثانیاً خصوصیت نظامی آن غالب است (رنجبر، ۱۳۷۸، ص ۲۶). در این قبیل تعاریف به آسیب‌پذیریهای داخلی و شیوه تلفیق آن با تهدید خارجی و در نتیجه تولید خطر اهتمام جدی نمی‌شود. این نگرش را می‌توان در تعریف «والتر لیپمن» از امنیت ملی ملاحظه کرد؛ به اعتقاد لیپمن:

«یک ملت زمانی امن است که در صورت اجتناب از جنگ در معرض قربانی کردن ارزشهای خود نباشد و در صورت ورود به جنگ بتواند با پیروزی در جنگ ارزشهای خود را پاس بدارد» (رنجبر، ۱۳۷۸، ص ۲۴-۲۵).

نکته ظریف در تصمیم‌گیریهای امنیتی دوره سنتی، غلبه وجه سلبی است؛ بدین ترتیب که مقصود اصلی در رفتار، نه ایجاد سازوکار امنیت‌زا، بلکه دفع فرایندهای تهدیدزاست. رویکرد سلبی یا ایجابی داشتن، وجه تمایز نگرش سنتی و مدرن نسبت به مقوله امنیت ملی به شمار می‌آید. در تلقی سنتی روی عبارت «امنیت‌زا» تأکید می‌شود،

در حالی که در تلقی «مدرن» برای همه مهم است که بدان پرداخته خواهد شد (افتخاری، ۱۳۸۰، صص ۱۴-۲۹).

#### ۱-۲. گفتمان مدرن امنیت

در گفتمان مدرن، امنیت عبارت است از نیل به سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و صیانت منافع ملی (افتخاری، ۱۳۷۹، ص ۲۸). به تعبیر رابرت ماندل، امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت حکومت‌های ملی است. نکته محوری این تعریف بیشتر تعقیب ایمنی است؛ تا کسب آن. اینجا دفع تهدیدات با تأسیس سازوکار و انجام مقدمات میسر است و اساساً دفع تهدید با تعقیب ایمنی ممکن می‌شود. انسان به مثابه کارگزار و راهبر یک فرآیند، جامعه امن مطلوب خود را در عالم واقع پیاده می‌کند و منتظر مقابله و پدافند نیست بلکه خودش با آگاهی، امنیت را جستجو می‌کند تا حیات مطلوب و ایده‌آلی را برای شهروندان تدارک ببیند.

نگاه مدرن به امنیت، نگاهی چندسویه است (multi-dimensional) و طیفی از تهدیدات را می‌نگرد که در زمانه و زمینه‌های گوناگون فرصت ظهور و بروز پیدا می‌کنند. مفهوم امنیت، ملموس و عینی نیست که بتوان ضریب آن را با انباشت ابزار و تسلیحات نظامی و استخدام سازوکارهای اجرایی ارتقاء بخشید بلکه امنیت یک نسبت و یک ربط است که در مورد موضوعات مختلف، وزنه‌های متفاوتی پیدا می‌کند.

در تلقی نوین به جای توجه به تهدیدات، آسیب‌پذیریها مورد امعان‌نظر است و تهدید خارجی دارای اعتبار نازلی است. همچنین به جای مسائل نظامی و مقدمات آن به شرایط و عوامل اقتصادی پرداخته می‌شود. اگر بخواهیم محورهای اصلی گفتمان مدرن امنیت را برشماریم، می‌توان با مارک سومر (Mark Summer) همزمان شد که دوازده اصل به عنوان مثنی مدرن امنیت ملی را بیان می‌کند. اصول دوازده‌گانه‌ای که از تجمیع مطالعات گوناگون و تجربه دو قرن اخیر نشئت می‌گیرد، عبارت‌اند از (افتخاری، ۱۳۷۹، صص ۲۸-۴۵):

۱. اصل تکامل تدریجی: منظور از این اصل آن است که امنیت باید ملازم با تغییرات محیط، پویایی خود را همواره بازتولید کند تا از یک طرف، حالت انقلابی و شالوده‌شکن به خود نگیرد و از طرف دیگر، از انسداد در ارائه راهکار خلاصی یابد.
۲. اصل وجود پاسخهای متعدد برای پرسش واحد: مدیران امنیتی موفق کسانی هستند که به تنوع ماهوی تهدیدها و در نتیجه، احتمال وجود راه‌حلهای مختلف بها می‌دهند و به اصل وفور در شیوه‌های ساماندهی و مدیریت بحران اعتقاد دارند.
۳. اصل صرفه‌جویی: هزینه مصرف‌شده در امنیت ملی نباید در حدی باشد که مزیت امنیت را از بین ببرد؛ همانند بازار تجاری باید با صرف حداقل هزینه، بیشترین بهره‌وری را در نظر داشت و گرنه در بلندمدت امنیت حاصل‌شده عین ناامنی خواهد بود.
۴. اصل وجود نگرش جامع و همه‌جانبه به امنیت: تحلیل یکسویه‌نگر و متصلب در گسترش فضای امنیتی قرین توفیق نیست؛ در واقع، گستره امنیت هم باید اصل انصاف و عدالت را اهتمام ورزد؛ چرا که آفرینش هر گونه بی‌تفاوتی، تمرد و براندازی در جامعه عین ناامنی است؛ از این رو، در ارائه راهکار امنیتی باید تمام عناصر و اقسام اقتصادی مورد توجه باشند.
۵. اصل تقویت روحیه دفاعی: با توجه به اینکه در پرتو گفتمان مدرن امنیت از دفاعی - تهاجمی کاسته می‌شود لیکن با وجود این، نمی‌توان به ارزش بازدارندگی توان دفاعی - تهاجمی بی‌توجه بود. ارزش بازدارندگی به این صورت عمل می‌کند که ابتکار عمل و فرصت‌طلبی را از دستان عناصر تهدید خارج می‌کند و در نتیجه فضا و بستر مساعدی را برای توسعه ملی فراهم می‌نماید.
۶. اصل تقلیل زمینه آسیب‌پذیری: کشورهای مختلف دنیا به طور طبیعی از یک یا چند مسئله بحرانی برخوردارند که وظیفه دستگاه حاکم، هدایت، ساماندهی وضع گسترش آن زمینه آسیب‌پذیری است.
۷. اصل خودترمیمی و تکثیر امنیت: جامعه آسیب‌پذیر به طور مطلق ضعیف و زبون نیست بلکه از مقدراتی نیز برخوردار است که می‌تواند با بهره‌گیری از آن، از گستره و عمق خطر بکاهد؛ برای مثال، می‌توان به سازوکار طبیعی بدن اشاره داشت که

در آن، همهٔ اعضاء خود را در مقابل وقوع یک مشکل مسئول می‌دانند و در صدد درمان برمی‌آیند.

۸. اصل اقتناع اذهان به جای اجبار افراد: کنترل امروزی دولت بسیار پیچیده و غیرمستقیم است؛ دولتها با کم‌اثر کردن ابزارهای عینی و مستقیم کنترل، مدیریت غیرمستقیم را جایگزین کنترل مستقیم کرده‌اند. افراد باید به گونه‌ای احساس آزادی بکنند و گرنه به کار بردن قدرت عریان جز زیر سؤال بردن حاکمیت نتیجه‌ای نخواهد داشت. در چنین شرایطی است که امنیت پایدار برقرار خواهد شد.

۹. اصل وجود نگرش ادراکی نسبت به نظام سیاسی: اگر نگرش افراد به نظام سیاسی ادراکی باشد، آنها علاقه‌مند به نظام سیاسی هستند ولی اگر مبنای نگرش آنها احساس شخصیتی باشد، آنها شیفته افراد، کارکنان و یا سیاستها خواهند بود (بشپریه و دیگران، ۱۳۷۰، ص ۲۲). این قبیل شهروندان کلیت جامعه و مفهوم منفعت ملی را درک نمی‌کنند و همهٔ مقتضیات و امکانات جامعه را برای پیروزی یک شخص و یا یک جناح هزینه می‌کنند.

۱۰. اصل مشارکت و رقابت: وجه تمایز گفتمان مدرن امنیت ملی از گفتمان سنتی در همین نکته است که در گفتمان مدرن نخبگان تصمیم‌گیر، نمی‌توانند پشت درهای بسته تصمیم‌گیری کنند بلکه شرط پاسخگویی و اقتناع افکار عمومی بسیار مؤثر است و حاکمان خردمند تلاش می‌کنند قبل از هر اقدام مهم سیاسی، افکار عمومی را مطلع و راضی کنند. البته مشارکت توده‌وار به تنهایی کافی نیست و عنصر ملازم مشارکت، رقابت است. بدون رقابت، شرکت مردم در ساماندهی و مدیریت مسائل جامعه به تودهٔ شنی می‌ماند و موافق حرکت باد، جهت خود را تنظیم می‌کند و در برهوت بی‌تفاوتی بدون هدف و فرجام معین روان است.

۱۱. اصل آینده‌نگری: در تعبیر مدرن امنیت، امنیت صرفاً دفع تهدید نیست بلکه خلق فرصت و تعمیق مقدرات نیز است؛ از این جهت، ذهن آینده‌نگر برای تأسیس جامعهٔ امن، باید شیوهٔ زندگی در جهان آینده را طراحی کند و سناریوساز دوراندیشی باشد؛ برای مثال، شاید تاکنون عصر رایانه و اطلاعات به مثابه یک مؤلفهٔ امنیت‌زا تلقی

می‌شد ولی با سرقت اطلاعات، فریب اطلاعاتی خطرآفرینی به وجود آمد که در عصر اطلاعات گریبانگیر کشورها شده است (کلهر، ۱۳۷۸، ص ۱۰).

۱۲. اصل داشتن اندیشه عملیاتی: علی‌رغم ذهنی بودن ادراک امنیت، تجویزهای آن لزوماً نمی‌تواند ذهنی و انتزاعی باشد و در حد آرمان‌سازی متوقف شود؛ چرا که تداوم حیات عمومی به طور چشمگیری به تعبیر عملیاتی آن بستگی دارد؛ به عنوان نمونه، ایده عربی پان-عربیسیم در ذاتش، ایده مطلوبی بود ولی عدم پردازش مکفی و عدم تبیین سازوکار اجرایی آن، موجب زیانهای امنیتی تعیین‌کننده‌ای در بین اعراب شد.

### ۱-۳. گفتمان پست-مدرن امنیت

تعبیر پست-مدرنیستی از امنیت ملی از دهه ۱۹۷۰ میلادی ارائه شده است که بسیار متفاوت از گفتمان سنتی و در واقع، صورت جدیدی از گفتمان مدرن امنیت ملی به شمار می‌آید.

برخلاف واقع‌گرایان سنتی که امنیت را مخصوص دولتها می‌دانستند و جامعه سیاسی را مقدم بر فرد می‌نشانند و همچنین، برخلاف اندیشه نوواقع‌گرایان که با تصمیم امنیت به انواع مختلف نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و زیست-محیطی، سرانجام، در وادی رهبانیت واقع‌گرایی می‌غلطیدند، پست-مدرنیستها برآن‌اند که دیگر دولتها موضوع اصلی امنیت نیستند و امنیت صرفاً در درون دولتها دست‌یافتنی نیست بلکه دولت به مثابه یک نظریه بزرگ، فراروایت و ابرساختار، برای امنیت‌زایی تأسیس می‌یابد ولی در نهایت، زاینده تهدید می‌شوند (تاجیک، ۱۳۷۷-الف، ص ۱۱۸؛ ۱۳۷۷-ب، ص ۱۱۷).

به اعتقاد پیروان اندیشه پست-مدرنیستی، مدرنیسم به مثابه یک الگوی تاریخی از مراحل گذر کرده و اکنون به اوج بحران خود رسیده است و پسامدرنیسم رویکردی در گریز از این بحران با خصوصیات پراکندگی، آشفتگی و تکثر است. از این دیدگاه تمامی فراروایت‌های مربوط به اجتماع به چالشی ساخت‌شکن دعوت می‌شود و اجتماعات به مثابه یک متن و مجموعه‌ای از هویت‌های متمایز و دارای مرزهای کدر تعریف و تحلیل می‌شوند؛ درست برخلاف برداشت رئالیستها، از دولت مرکزیت‌زدایی

گردیده و وجه اجتماعی آن به نظامی فرعی در شمار نظامهای فرعی دیگر تقلیل داده می‌شود. در این برداشت پست- مدرنیستی ساختارهای سیاسی و کارکردهای سیاسی آنها مورد تردید قرار گرفته و بدیلی به نام جنبشهای جدید اجتماعی که اساساً تشکلهایی باز و مبتنی بر راهبردهای مبارزاتی فرهنگی- ارزشی هستند، در دستور کار نظریه پردازان اجتماعی- سیاسی قرار می‌گیرد (Della, 1999, pp.7-73).

پست- مدرنیستها در مطالعه امنیت ملی و امنیت بین‌الملل بر اهمیت اندیشه گفتمان تأکید می‌ورزند و ثانیاً می‌کوشند به جای گفتمان واقع‌گرایی، گفتمان جدید مبتنی بر همکاری و روابط متقابل کشورها را جایگزین سازند و اساس این روابط مبتنی بر فهم متقابل باشد؛ نه صرفاً اندیشه فایده‌انگارانه؛ ثالثاً پست- مدرنیستها معتقدند که با ترویج همکاری و روابط متقابل کشورها توسط طیف نخبگان، محققان و دانشگاهیان، ماهیت نظام بین‌الملل در عصر جهانی شدن بر اساس اعتمادسازی متحول خواهد شد؛ لذا شایسته است به بررسی امنیت ملی و نقش آن در اعتمادسازی پرداخت.

## ۲. امنیت ملی و نقش آن در اعتمادسازی

امنیت ملی با توضیحی که آمد، در ارتباطی تنگاتنگ با امنیت نظامهایی قرار دارد که در همسایگی هر نظام‌اند. سیاستهای امنیتی بر این فرض استوار است که امنیت یک ملت در سایه افزایش امنیت دیگر ملت‌های همجوار افزایش پیدا می‌کند. از این دیدگاه مطالعات انجام‌شده یا به عبارتی کلیه مطالعات انجام‌شده در رابطه با مفهوم امنیت ملی را می‌توان تحت دو عنوان طبقه‌بندی کرد:

### ۲-۱. استراتژی مقابله

مطالعات انجام‌شده در این مورد این نظر را تبیین می‌کند که یک ملت زمانی احساس امنیت می‌کند که قدرت خویش را در برابر قدرت ملت و یا ملت‌های دیگر افزایش دهد. از گذشته تا به حال بررسیهایی که از مفهوم امنیت ملی انجام می‌شد، آن را تقریباً در رابطه با مسائل نظامی قرار می‌دادند. در حال حاضر نیز موضوعاتی نظیر سلاحها و تاکتیکهای نظامی ذهن بسیاری از دانشمندان روابط بین‌الملل را به خود مشغول داشته است؛ مواردی از قبیل سلاحهای اتمی، بازدارندگی، حملات هسته‌ای، جنگهای

غیرمتعارف و جنگهای محدود موضوعاتی بودند که از سال ۱۹۴۵م. دست‌کم برای چهار دهه ذهن و فکر اندیشمندان را به خود مشغول داشته بود (بیلیس و دیگران، ۱۳۸۲، صص ۲۸۱-۲۸۲).

منطقه خلیج فارس، منطقه‌ای است که در آن مشکل امنیت به خوبی احساس می‌شود؛ یکی از دلایل این اشکال، تلاش کشورهای منطقه به تثبیت امنیت از طریق مقابله و کشمکش بوده است. همان طور که یک کشور سعی می‌کند تا امنیت خود را از طریق اقدامات یکجانبه مانند سبک جنگ‌افزارهای پیشرفته افزایش دهد، سایر کشورهای منطقه، به دلیل عدم احساس امنیت به نوبه خود دست به اقداماتی می‌زنند که برای افزایش امنیت آنها برنامه‌ریزی شده است و بدین ترتیب، این چرخه تکرار می‌شود. در نتیجه امنیت هیچ کشوری افزایش نمی‌یابد. این عمل در نهایت، باعث می‌شود که همه کشورهای منطقه با تواناییهای روزافزون نظامی و منطقه‌ای خود احساس کمتری و یا احساس عدم امنیت کنند و یا منجر به درگیریهای نظامی بین آنها بینجامد. این خطر از آنجایی تشدید می‌گردد که منابع اختصاص داده شده به هزینه نظامی از توسعه اجتماعی و اقتصادی گرفته شده باشد؛ لذا به کاهش امنیت در سطح دیگری منجر می‌شوند؛ بنابراین، این نتیجه حاصل می‌گردد که ساختار توازن نظامی کشورهای منطقه یک منبع مهم تهدید و بی‌ثباتی برای تثبیت ثبات و امنیت از طریق مقابله است. دو جنگ اخیر خلیج فارس نمونه بارزی از تلاش کشورهای منطقه برای تثبیت ثبات و امنیت از طریق مقابله است که نتیجه‌ای جز ویرانی کشورهای درگیر و پایمال کردن سرمایه‌های منطقه و ترویج شک و سوءظن و در نهایت، نفوذ و سلطه بیشتر قدرتهای جهانی مانند ایالات متحده و شریک بریتانیایی اش نداشت (روشندل و سیف‌زاده، ۱۳۸۲).

## ۲-۲. استراتژی همکاری

تحقیقاتی که بر این پایه‌اند که امنیت ملی بر تشویق همکاری و یا حتی همگرایی بین‌المللی استوار است، از جهت حجم و قوت بررسی از دیدگاه قبلی در جهت تأمین امنیت مؤثرتر است. در حال حاضر بحثی وجود دارد که در جهان مدرن افزایش امنیت

یک کشور به افزایش امنیت دیگر کشورها به خصوص در سطح یک منطقه بستگی دارد و در این راستا مفهوم امنیت بین‌المللی و امنیت منطقه‌ای به اندازه اصطلاح امنیت ملی معنادار است؛ از این رو، مذاکرات خلع سلاح و کنترل تسلیحات به میان آمد، هرچند در مورد همکاریهای بین‌المللی آگاهی زیادی به دست نیامده است، بعضی از حوزه‌های این معنا نقش خود را به خوبی دریافته‌اند که می‌توان، همگرایی منطقه‌ای، همکاری بین‌المللی در زمینه‌های فنی و اقتصادی و همگراییهای اقتصادی بین‌المللی از جمله سازمان تجارت جهانی را نام برد (لیک و مورگان، ۱۳۸۱، صص ۷۳-۱۰۵).

سؤالی که مطرح می‌شود، این است که در منطقه خلیج فارس امنیت ملی قابل انطباق با کدام یک از دو دیدگاه مطرح شده است. در حال حاضر امنیت ملی فضای مناسبی را برای پرداختن به منافع مشترک بین‌المللی پدید آورده است که این امر می‌تواند به افزایش همزمان امنیت برای همه بازیگران نظام بین‌المللی منجر شود. نکته حائز اهمیت نوع محیط امنیتی است که بر روی آن بحث می‌شود؛ در حقیقت، به کار بستن ایده امنیت ملی با دیدگاه دوم برای کشورهای منطقه خلیج فارس و کشورهای صنعتی تا حدی متفاوت است؛ به عبارت دیگر، به کار بستن ایده امنیت ملی برای کشورهای جهان سوم مستلزم بررسی عوامل داخلی زیادی است؛ چنانچه این بررسی در محیط امنیتی گسترده‌تری همچون منطقه خلیج فارس انجام شود، باید همه عوامل تهدیدکننده امنیت ملی کشورهای آن منطقه را که به نوعی بر امنیت ملی کشورهای همسایه اثر می‌گذارند، بررسی شود.

در نظام روابط بین‌المللی، نه فقط میان کشورهایی که انسجام سیاسی مشابه دارند، روابط و همکاری صورت می‌گیرد بلکه میان کشورهایی با سطوح مختلف نیز این همکاری می‌تواند به وجود آید. این سخن به معنای این استدلال نیست که روابط خارجی میان کشورهای قدرتمند به طور کامل از موضوعات داخلی جداست بلکه همه روابط موجود در بین کشورها به درجاتی، اشکالی از مداخله غیرمستقیم در امور سیاسی داخلی دارد. اما از آنجایی که کشورهای قدرتمند به لحاظ سیاسی از انسجام برخوردارند، چنین مداخلاتی نمی‌تواند به آسانی قالب درونی حیات سیاسی کشور را تحت سلطه خویش درآورد.

خلیج فارس با اختلافها و درگیریهای متنوع و مختلف و غالباً به هم مرتبط در سطوح ملی و منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مشخص شده است، بسیاری از این اختلافات علل و پیامدهای بی‌شماری دارند که امنیت داخلی کشورهای منطقه گرفته تا روابطشان با یکدیگر و با قدرتهای برون‌منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این منطقه دارای چنان اختلافات ریشه‌دار، وسیع و دامنه‌داری است که برای حل آنها به گمان پاره‌ای از تحلیلگران راهی به جز اعتماد و یا جنگهای خانمانسوز وجود ندارد. کشورهای منطقه یا باید به همدیگر اعتماد کنند و همگی سلاح خود را بر زمین بگذارند و احترام را به عنوان گام نخست در گفتگو میان خود قرار دهند و مشکلاتشان را در این چارچوب حل کنند یا باید هر کدام با توجه به سلاحهای خود در جنگی خونین در حالی که خود نیز به اندازه دیگران صدمه خواهد دید، موارد اختلاف خود را به سرانجام برسانند (روشندل و سیف‌زاده، ۱۳۸۲، صص ۱۲۱-۱۵۲).

اگر تاکنون رهیافت موفق‌تری برای امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس حاصل نشده است، تفکر غالب «حاصل جمع صفر» در مورد مسائل امنیتی منطقه بوده است؛ حل این معما می‌تواند با «حاصل جمع غیرصفر» آغاز شود که در آن جمع جبری بردها و باختها ضرورتاً نباید صفر شود؛ در این رهیافت، هم برای عنصر تعارض و هم برای عنصر همکاری جا هست؛ این رهیافت می‌تواند به تدریج به یک رهیافت «جمع - جمع» در مورد مسائل اساسی امنیتی در منطقه خلیج فارس مبدل گردد تا همه طرفها در مورد هر مسئله خاص یا برنده شوند و یا ببازند.

نکته اساسی در ایجاد چنین رهیافتی درک این مسئله است که مشارکت باید جایگزین رقابت شود و تمام کشورهای منطقه باید در امنیت سهیم گردند اما متأسفانه واقعیت‌های تحمیلی موجود در حوزه امنیت منطقه‌ای طی دو جنگ حادث در خلیج فارس با وجود یک نظام همگرایی با عنوان «شورای همکاری خلیج [فارس]» در تعارض با بدیل مشارکت منطقه‌ای تبیین می‌گردد؛ به طوری که پای قدرتهای جهانی مانند ایالات متحده و بریتانیا را برای تدبیر ترتیبات امنیتی منطقه‌ای به خلیج فارس کشاند و در نهایت، کشورها و دولت‌های منطقه را در اداره ساختار امنیتی منطقه یا مانند جمهوری اسلامی را حذف کرده و یا مانند کشورهای عضو «شورای همکاری خلیج

[فارس] را به انزوای استراتژیک سوق داده و یا مانند کشور عراق اشغال کرده‌اند تا خود با سیاست یکجانبه‌گرایی اتکایی به تأمین امنیت بپردازند.

### ۳. سمت و سوی گفتمان تحولات راهبردی خلیج فارس

گرچه در مقاله حاضر از ضرورت همگرایی در منطقه خلیج فارس سخن به میان آمده اما آنچه که بیش از هر چیز در میان کشورهای منطقه خلیج فارس دارای سابقه است، اقدامات و سیاستهای واگرایانه است؛ چه در زمان حضور بریتانیا در منطقه و چه در دوران حضور آمریکا، در مجموع به نظر می‌رسد که این منطقه شاهد عملکردهایی با عدم اطمینان نسبت به همدیگر بوده است؛ گرچه عوامل فرامنطقه‌ای به بحرانها در این منطقه دامن زده و موجب سلطه ایالات متحده را در منطقه خلیج فارس در طی دهه‌های ۷۰، ۸۰، ۹۰ و سالهای دهه اول ۲۰۰۰ را فراهم آورده است، آنچه مسلم است عوامل واگرای منطقه‌ای نیز در ایجاد این سلطه ایالات متحده نقش بسزایی داشته است. در این قسمت هر دو سناریوی محتمل بررسی می‌شود:

#### ۱-۳. واگرای منطقه‌ای

عوامل واگرای منطقه‌ای مانند تمایزات فرهنگی شامل تمایزاتی در قومیت، مذهب، زبان، خط و فرهنگ موجب ایجاد کشورهای حاشیه خلیج فارس مرکب از قومیتها با زبانها و مذاهب و فرهنگهای متفاوتی شده است که روی هم رفته یک مجموعه واگرا را شکل داده است. این ناهمگونی موجب اتخاذ سیاستهای مغایر با حسن اعتماد نسبت به دیگر کشورها شده است که در جنگ ایران و عراق این درگیری میان اعراب از یک سو و عجم از سوی دیگر تشبیه می‌شود و نام جنگ قادسیه را در نزد صدام یادآوری می‌کند.

تمایزات سیاسی به لحاظ ساختار سیاسی، تضاد منافع ملی و تاریخ سیاسی این کشورها در کنار تمایزات اجتماعی و اقتصادی موجب پیدایش کشورهای با رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوت در خلیج فارس گردیده است (مجتهدزاده، ۱۳۷۷، ص ۶۰۹).

همچنین، برداشتهای متفاوت نسبت به مقوله امنیت در بین کشورهای منطقه، موجب سلب امنیت کشورهای همسایه شده است؛ برای مثال، نگرش ایران نسبت به امنیت خلیج فارس مبتنی بر حفظ ثبات و امنیت آن بدون دخالت قدرتهای بیگانه است. از نظر ایران هر گونه ترتیباتی در خلیج فارس که یک کشور یا چند کشور منطقه را کنار بگذارد، نه تنها کامل نیست بلکه کشور یا کشورهای کنار گذاشته شده خود به صورت منبع ناامنی بزرگی در منطقه در خواهند آمد که از سوی ایران تحمل ناپذیر خواهد بود؛ اما از دیدگاه شش کشور عضو شورای همکاری خلیج [فارس]، تأمین امنیت در قبال ایده اسلام انقلابی ایران و تهدیدهای رژیم بعث عراق از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. ناتوانی نخبگان سیاسی در منطقه خلیج فارس در ایجاد یک نظام دموکراتیک و عدم توانایی آنها به انجام رسالت خود به عنوان اهرم تعیین کننده توسعه سیاسی بیشتر به دلایل فقدان قانون، خودکامگی برخی بازیگران سیاسی در وابستگی آنها به قدرتهای بیگانه و عدم چرخش نخبگان مؤثر بوده است (مجتهدزاده، ۱۳۷۰).

این محدودیت از یک سو، منجر به یک نظام سلسله مراتبی دیوان سالاری در کشورهای منطقه شده است که عدم چرخش نیروهای جدید از سطوح پایین جامعه، عدم تعادل در ساختار اجتماعی را فراهم آورده است؛ از سوی دیگر، موجب یک نظام سیاسی رسمی به عنوان الگوی از کنشهای متقابل بین تصمیم گیرندگان سیاسی در منطقه شده است. این امر موجب شده است که ارتباط کشورهای منطقه در چارچوب راههای رسمی و سنتی صورت پذیرد؛ این بدان معناست که تماس کشورهای منطقه در حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره از راه سازوکارهای غیررسمی و نشستهای دوستانه به ندرت انجام می گیرد. انتقال موضوعات حساس از طریق کانالهای رسمی با حذف مسائل روان شناختی محیطی همراه است که نه تنها درک بهتر و واقعی آنها را نسبت به موضوع فراهم نمی آورد بلکه حساسیتهای بی موردی را نیز موجب می گردد که مانع روند اعتمادسازی در راستای گفتمان و امنیت می گردد.

### ۲-۳. واگرای فرامنطقه‌ای

مهم‌ترین جریانهای تهدیدکننده ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس و کشورهای آن تا قبل از دههٔ اخیر خاستگاه برون‌منطقه‌ای داشت؛ این جریانها زمانی بود که هنوز اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از دو قطب از متحدان خویش در عراق و یمن جنوبی حمایت می‌کرد و سعی داشت تا از طریق ایران به آبهای گرم خلیج فارس دست یابد اما دو جنگ خلیج فارس نشان داد که تعارضات موجود در هندسه و طبیعت منطقه هنوز فراتر از هر متغیر فرامنطقه‌ای عمل می‌کند ولی حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱. باعث شد بار دیگر حضور آمریکا به همراه انگلستان در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس بیشتر گردد که برای درک بهتر این مطلب اشاره به تاریخ تحولات منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ضروری می‌نماید.

حذف اتحاد جماهیر شوروی از مرکز ثقل بین‌المللی در حقیقت، حذف یک قدرت بازدارنده برای مقابله با آمریکا محسوب می‌گردید.

همین عمل به آمریکا فرصت داد تا به صورت قدرتی بی‌رقیب در صحنه بین‌المللی حضور یابد؛ چون الگوی رفتاری کشورها تابعی از تأمین منافع ملی آنان است. اگر بخواهیم واقع‌بینانه به قضایا نگاه کنیم، باید اذعان داریم که امریکاییها دریافته‌اند که برای تأمین منافع خود باید درگیر مسائل خلیج فارس بشوند. به اعتقاد چامسکی مداخله‌گری مهم‌ترین محور اجرایی، تأمین منافع امریکاست (چامسکی، ۱۳۷۵، ص ۹۵).

امریکاییها در سال ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰م. که دوران تنش‌زدایی در روابط آمریکا و شوروی محسوب می‌شد، از بالاترین برتری نظامی برخوردار بودند اما در دههٔ ۱۹۹۰ سطح سلطه‌طلبی آمریکا از ۵۰٪ بالاتر رفته بود. این رقم در سال ۱۹۹۲م. بالغ بر ۵۳٪ سطح سلطه نظامی جهان بوده است. مجموع سلطه‌طلبی اقتصادی و نظامی آمریکا در سال ۱۹۹۳م. در حدود ۵۴٪ از سلطه‌طلبی بین‌المللی بوده است (متقی، ۱۳۷۶، ص ۱۸) که روند رو به رشدی را نشان می‌دهد به طوری که در سال ۲۰۰۳ منجر به اشغال عراق گردید.

آمریکا برای جامعه عمل پوشاندن به منافع سیاسی و اقتصادی خود نظام امنیتی تک‌قطبی با همراهی بریتانیا را در منطقه خلیج فارس برقرار ساخت؛ دلیل اصلی و بنیادی آمریکا برای کنترل جریان نفت در خلیج فارس، نه تنها عرضه آسان و بدون تهدید این ماده حیاتی به آن کشور بود بلکه مهم‌تر از آن مسئله علیه رهبری آمریکا در نظم نوین جهانی است (اسطوره‌های خلیج فارس، ۱۹۹۷، ص ۳۰).

آمریکا با توجه به تجربه‌ای که از ضربه‌های نفتی اوایل دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م. به یاد داشت، بر منطقه خلیج فارس فوق‌العاده حساس شده بود. علت حساسیت آمریکا این بود که این کشور در ۱۹۸۹م. به میزان ۲۶٪ نفت مصرفی خود را از خلیج فارس تأمین می‌کرد (Nuam, 1994, p.37). حفظ تسلط آمریکا و جلوگیری از ظهور هر گونه رقیب برای تأمین نفت امر حیاتی بوده است؛ زیرا پیدایش چنین وضعیتی به اعتقاد رهبران آمریکا تهدید هژمونی و رهبری این کشور در جهان است؛ علاوه بر آن، بسیاری از کشورهای خلیج فارس بیشترین مبادلات تجاری را با آمریکا دارند؛ این امر منطقه را به بزرگ‌ترین بازار فروش سلاحهای آمریکایی و کانون بحران خاورمیانه تبدیل کرده است.

شاخص‌ترین ابزار به کار گرفته شده توسط آمریکا به رهبری نیروهای ائتلاف بین‌المللی در مارس ۱۹۹۱م. علیه عراق در جریان اشغال کویت و در مارس ۲۰۰۳م. به اتکاء و همراهی بریتانیا علیه عراق بعثی بوده است؛ جنگ آمریکا در مارس ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳م. علیه عراق نمونه بارز از وضعیتی است که در ابتدا، قوای نظامی سایر کشورها تحت نظارت و فرماندهی آمریکا و سپس با رهبری هژمونیک و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده با اتکاء به بریتانیا عمل کرده‌اند.

دومین ابزاری که آمریکا در منطقه خلیج فارس از آن استفاده کرده است، ابزار اقتصادی و سیاستهای مالی است؛ در حقیقت، مهم‌ترین عامل به کارگیری ابزار نظامی توسط آمریکا در این منطقه پس از واقعه دو جنگ خلیج فارس در مارس ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳م. تلاش برای نیل به اهداف اقتصادی بوده است.

سیاست مهار دوگانه آمریکا علیه ایران و عراق از جمله سیاستهایی است که با توجه به همین ابزار صورت گرفته و در جریان تهاجم به عراق و اشغال آن کشور در

مارس ۲۰۰۳م. به نقطه اوجش رسیده است. به اعتقاد چامسکی، در واقع نظم نوین جهانی همان نظم کهنه با صورتی دیگر است (چامسکی، ۱۳۷۵، ص ۷۵)؛ آنچه مسلم است آن است که امریکا با همراهی بریتانیا با تکیه بر تسلیحات برتر نظامی در خلیج فارس استقرار یافته است و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به طور مستقیم و یا غیرمستقیم روز به روز حضور بیشتر و استقرار امریکا را در ترتیبات امنیتی منطقه هموار کرده‌اند.

البته باید اذعان کرد حضور امریکا در طی جنگهای مارس ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳م. از عوامل فرامنطقه‌ای تهدیدکننده روند اعتمادسازی و همگرایی در خلیج فارس بوده است. جنگ خلیج فارس پای اروپاییان به ویژه انگلیسیها را به این منطقه باز کرد.

از نظر انگلیسیها باید منافع و نگرانیهای یک صادرکننده مهم نفت، که نیازش به درآمد از دیگران کمتر نیست و منافع یک ملت تاجرپیشه، که کمی بعد واردکننده نفت خواهد شد، در این صورت قیمتهای پایین نفت برایش جذاب خواهد بود، تعادل برقرار کرد. به هر حال، امریکاییها و متحدان آنها آگاه هستند که سیاست انرژی آنان مبنی بر نیروهای بازار است. طبق این نظر انرژی یا فراوان و یا باید اجباراً فراوان باشد و این در صورتی به وقوع می‌پیوندد که سلطه امریکا بر ذخائر عظیم نفت و گاز خلیج فارس تثبیت و تقویت گردد.

جنگ خلیج فارس در مارس ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳م. علاوه بر ابعاد زیست‌محیطی در ابعاد دیگر نیز اثرات مخربی داشت؛ از جمله افزایش سطح نظامی‌گرایی در کل منطقه، کاهش اعتماد کشورهای منطقه، احساس امنیت کاذب از طرف کشورهای حاشیه جنوبی نسبت به آمریکا، کاهش تولید ناخالص ملی و به تبع آن کاهش میزان توسعه اقتصادی و تحمیل دموکراسی پوششی به کشورهای منطقه توسط آمریکا و در نهایت طرح «خاورمیانه بزرگ» آمریکاییها که بنیانهای ترتیبات امنیتی به طور اعم در خاورمیانه و خلیج فارس را متحول کرد.

در راستای تحمیل دموکراسی پوششی باید به بحرین و تشکیل شورای مشورتی آن کشور بعد از جنگ مارس ۱۹۹۱م. در خلیج فارس و سپس گسترش آن در سال ۱۹۹۶م. اشاره داشت. این اصلاحات شبه‌دموکراتیک در سال ۲۰۰۲م. به تشکیل نوعی

پارلمان دومجلسی ختم شد. شورا با ویژگی مشورتی آن ابقاء شد و از سال ۲۰۰۰م. چهار زن و یک بازرگان یهودی به آن راه یافتند. این تحول با رشد و ارتقای متقابل موقعیت امیر که به نظام پادشاهی بحرین رسید، متعادل شد.

بر اساس این طرح جدید تقسیم قدرت، پادشاه اعضای مجلس علیای پارلمان را تعیین می‌کند؛ بر عکس، رأی‌گیری برای مجلس سفلی نسبتاً دموکراتیک است؛ به طوری که هم زنان و هم مردان می‌توانند در انتخابات مشارکت کنند و رأی بدهند؛ با وجود این، نظام جدید مشکلات اولیه خود را دارد. رأی‌دهندگان شیعه، انتخابات سال ۲۰۰۲م. را تحریم کردند. بحرین با چالشهای بزرگی مواجه است که معضل سازگاری با آمال و آرزوهای اکثریت شیعه کشور که در مجموع ۷۰٪ جمعیت کشور را به خود اختصاص داده‌اند، بدون واگذاری قدرت غالب اهل تسنن، یعنی چیزی که برای نخبگان حاکم کنونی پذیرفتنی نیست، یکی از این چالشهاست.

پیشرفت به سوی مشارکت سیاسی بیشتر در قطر با گامهای نسبتاً بلندی طی شده است؛ شاید نباید از این تعجب کرد، چرا که تلاش کلی قطر این است که خود را دست‌کم مبنای استانداردهای منطقه‌ای به کشوری مترقی و کلاً غربی‌شده تبدیل کند. در سال ۲۰۰۳م. رأی‌دهندگان مذکر و مونث به قانون اساسی جدید قطر رأی مثبت دادند. در این قانون اساسی یک پارلمان ۴۵ نفره در نظر گرفته شده است که مردم دو-سوم اعضای آن را از طریق انتخابات تعیین می‌کنند و یک-سوم باقیمانده را امیر قطر تعیین می‌کند. همانند بحرین، زنان در قطر هم می‌توانند نامزد انتخابات شوند. در هر دو مورد، همانند کویت محرکه دموکراتیک که به خاندانهای حاکم برای واگذاری امتیازاتی در زمینه برابری جنسیتی انگیزه داده است، هنوز موجب حساسیت رأی‌دهندگان مذکر نشده است.

روند استقرار دموکراسی در بخشی پایینی خلیج فارس کندتر است. در امارات متحده عربی حاکمان و هفت امیرنشین یک شورای عالی فدرال را انتخاب می‌کنند که به نوبه خود چهل عضو شورای ملی فدرال را انتخاب می‌کند. با این حال، شورای فدرال هیچ گونه اختیارات قانونگذاری ندارد. شبیه‌سازی دموکراسی در عمان از همه غیرمتعارف‌تر است؛ این سلطان‌نشین دارای یک پارلمان دو مجلسی است. سلطان ۴۸

عضو مجلس علیا را که اختیارات قانونگذاری ندارد، تعیین می‌کند و ۸۳ عضو مجلس سفلی را نیز یک گروه ۱۷۵ نفره که دولت تعیین کرده است، انتخاب می‌کنند. جالب توجه است که این شکل به شدت محدود از رای‌دهی، که فقط حدود ۲۵ درصد از جمعیت بالای ۲۱ سال را در بر می‌گیرد، شامل زنان نیز می‌شود.

از زمان تجاوز نیروهای آمریکایی و انگلیسی به عراق، عربستان سعودی، پیش‌تاز اصلاحات سیاسی بوده است. حملات تروریستی در این کشور به گفته امیرعبدالله، ولیعهد عربستان، حملات تروریستی خانگی و عاری از اصول اسلامی بوده است، بدون شک در ترغیب حاکمان این کشور برای روی آوردن به تغییرات مؤثر بوده است.

با این وصف، سعودیها گامهای بلندی را برداشته‌اند که از جمله تدوین قوانین مدنی است که مکمل قوانین شریعت خواهد شد. از دیگر اقدامات حاکمان سعودی می‌توان به انتخابات برای مجالس منطقه‌ای و ملی و دادن اجازه برای تأسیس یک سازمان حقوق بشر مستقل اشاره کرد. حاکمان سعودی به سوی شیعیان نیز دست دوستی دراز کرده‌اند؛ امیرعبدالله موافقت کرده است دادخواست رهبران شیعه را که در آن تساوی سیاسی و مذهبی کامل درخواست شده است، دریافت کند.

امیرعبدالله اخیراً یکی از شیعیان را به عضویت مجلس شورا درآورده است. با وجود اینکه تهاجم ایالات متحده و انگلیس به عراق در ۲۰۰۳م. یک دموکراسی پوششی و در نتیجه مشروعیت سیاسی نسبی و ثبات را برای کشورهای غرب خلیج فارس به ارمغان آورده است، هنوز این رژیمها با چالشهای جدی روبه‌رو هستند.

### نتیجه‌گیری

بعد از پایان دوران صلح بریتانیایی و شروع صلح آمریکایی ایالات متحده همیشه در تحولات و ترتیبات امنیتی خلیج فارس در ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی نقش محوری را بازی کرده است؛ پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. نقش سستی خود را به لحاظ منافع راهبردی فزاینده از طریق گفتمان سستی، مدرن و پست-مدرن در دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م. بسط داده و همچنین، در طی دهه‌های آتی قرن بیست و یکم رو به گسترش خواهد بود.

با تهاجم یکجانبه ایالات متحده با اتکاء و همراهی متحد سستی خود، بریتانیا، به کشور عراق در مارس ۲۰۰۳م. امنیت در خاورمیانه با طرح «خاورمیانه بزرگ» در مقیاس کلان و در خلیج فارس در مقیاس خرد با سلطه هژمونیک ایالات متحده، دچار تحولات راهبردی در چارچوب ترتیبات امنیتی و مفاهیم توسعه سیاسی و اقتصادی مواجه شده است؛

بنابراین، تهاجم به عراق و اشغال آن برای ایالات متحده و متحد سستی اش در اداره ترتیبات امنیتی خلیج فارس بر اساس رهیافت گفتمان سستی و مدرن، از یک سو، یکجانبه‌گرایی اتکایی، و برای بازیگران منطقه‌ای از جهت اتخاذ سیاستهای نوین از سوی دیگر، فرصت جدیدی را فراهم آورده تا در چارچوب تحولات سیاسی و امنیتی منطقه که تابعی از سیاست یکجانبه‌گرایی ایالات متحده است، سیاست منطقه‌ای جدیدی را در راستای ایجاد تغییرات مبتنی بر توسعه سیاسی و اقتصادی و مسئله انرژی اجراء کند.

و بر اساس گفتمان پست-مدرن، سعی بر ایجاد عوامل اعتمادازا و همگرایی منطقه‌ای در طی دهه‌های آتی قرن ۲۱م. در راستای سیاست یکجانبه‌گرایی خود از طریق طرح خاورمیانه بزرگ به موقعیت هژمونیک خود بیافزاید.

### کتابنامه

- افتخاری، اصغر (۱۳۷۹). «ابعاد انتظامی امنیت ملی». در: افتخاری، اصغر و دیگران. مقالاتی پیرامون امنیت ملی و نقش نیروهای انتظامی. تهران: دفتر سیاسی سازمان عقیدتی ناجا.
- همو (۱۳۸۰). «فرهنگ امنیت جهانی». در: مک کین لای و آر. لیتل. امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بشیریه، حسین و دیگران (۱۳۷۰). «میز گرد توسعه و فرهنگ». فصلنامه فرهنگ. سال سوم، شماره ۱-۲، پائیز و زمستان.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولتها و هراس. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده راهبردی.
- بیلیس، جان و دیگران (۱۳۸۲). استراتژی در جهان معاصر تا کابک خیبری. تهران: مؤسسه فرهنگ مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷- الف). «انتظام در پراکندگی؛ بحثی در امنیت ملی ایران». فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره دوم، تابستان.
- همو (۱۳۷۷- ب)، فصلنامه گفتمان. بهار.
- چامسکی، نوام (۱۳۷۵). «نظمهای کهنه و نوین جهانی». ترجمه مهدی ایرانی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- رنجبر، مقصود (۱۳۷۸). «ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- روشندل، جلیل و سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۲). «تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس». تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- کلهر، رضا (۱۳۷۸). «پیامدهای امنیتی در جریان آزاد اطلاعات (گفتگوی علمی)». فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره سوم، بهار.
- لیک، دیوید و مورگان، پاتریک (۱۳۸۱). «نظمهای منطقه‌ای». سید جلال دهقانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- منقی، ابراهیم (۱۳۷۶). «تحولات سیاست خارجی امریکا». تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۰). «تحولات جهانی و منطقه ژئواستراتژیک خلیج فارس». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۴۹-۵۰.
- همو (۱۳۷۷)، «اتحاد منطقه‌ای در خلیج فارس؛ روند تلاشهای گذشته و چشم‌اندازهای آینده». مجله سیاست خارجی. سال دوازدهم، شماره ۳، پائیز.
- ولدانی جعفری، اصغر (۱۳۷۱)، «کانونهای بحران در خلیج فارس». تهران: کیهان.

- Della, Danaeella (1999). **Social Morement in Interuction**. Black Well Publishers.
- "Myth of Persian Gulf". Foreign Affairs, No. 48 (Juan) 1997.
- Nuam, Han (1994). **Oil, the Persian Gulf an the United States**. London: Priyer Publishers.